

معنای گم‌شده‌ای از شافه / شیاف در متون فارسی

راضیه آبادیان (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی)

سرسخن:

با نگاهی به کتاب‌های پزشکی، عطرنامه‌ها و عجایب‌نامه‌ها - و هر متنی که در این موضوعات نگاشته شده است - به واژه‌ها و عبارات بسیاری برمی‌خوریم که یا به‌کلی از فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها فوت شده‌اند و یا معنای اصطلاحی آن‌ها فراموش شده است. شافه / شیاف - که موضوع این پژوهش است - یکی از این واژه‌ها است. در این مقاله، جز این واژه، معنای دو واژه «ذقاق» و «جلال» نیز بررسی شده است. در آغاز به‌ناچار می‌باید توضیحی هرچند کوتاه در مورد مُشک و چیستی آن و چگونگی به‌دست آمدنش داده شود.

مُشک چیست؟

مُشک خون خشک‌شده و جمع‌شده در ناف نوعی آهوی نر است (← مظاهری ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۷۸؛ ای دان ۱۳۷۱، ص ۳۴۲) که در سرزمین تبت و اطراف آن می‌زید. این ماده بویا، در زمان معینی از سال، در ناف آهو ساخته می‌شود. بدین‌گونه که تنها یک بار در هر سال در ناف آهو چیزی مانند دُمَل به‌وجود می‌آید و خون گردآمده در این دمل

می‌آماسد. آنگاه ناف آهو به خارش می‌افتد و به درد می‌آید. آهو برای رهایی از این خارش با سُم خود آن را می‌خاراند یا بر روی خاک‌ها و سنگ‌ها می‌غلطد و خود را به سنگ‌هایی که از حرارت آفتاب گرم شده باشند می‌مالد. به این ترتیب مشک از بدن آهو جدا می‌شود (انصاری دمشقی ۱۹۸۸، ص ۱۳۷؛ مسعودی ۱۹۵۸، ج ۱، ص ۱۵۸).
 مشک به گونه‌ای دیگر نیز فراهم می‌آمده و آن شکار آهو می‌شک بوده‌است. شکارچیان پس از شکار آهو می‌شک دست بر شکم و ناف او می‌مالیدند تا خونی که در نزدیکی ناف بوده‌است، در نافه جمع شود. آنگاه آن را می‌بردند و یک سالی می‌آویختند تا ببندد و خشک شود (بیرونی ۱۳۷۰، ص ۵۷۸؛ طوسی ۱۳۴۸، ص ۲۴۷).
 گاه در میان نافه مشک ماده‌ای به نام شیاف / شافه وجود دارد که جزئی از مشکِ داخل نافه است.

شیاف / شافه چیست؟

در متون پزشکی، عطرنامه‌ها و دیگر متونی که در آن‌ها نامی از مُشک آمده‌است، گاه به واژه آشنای «شیاف / شافه» برمی‌خوریم که به دلیل ناآشنایی کاتبان یا مصححان با معنای دیگر این واژه، معمولاً املای آن دستخوش تغییر شده‌است. تعریفی که در فرهنگ‌ها از این واژه آمده چنین است:

شافه / شیاف: شیاف ج شافه، واژه‌ای عربی از ریشه ش و ف، ادویه چشم و مانند آن، شاف و هر داروی جامد مخروطی‌شکل که در مقعد یا مهبل کنند، دارویی چند که یکجا کرده، در چشم و جز آن کنند، هر داروی مفرد یا مرکب و معجونه یا تراشیده که به شکل هسته خرمایی بزرگ‌تر یا خردتر کنند (دهخدا ۱۳۷۷، ذیل شیاف و شافه).

در آغاز باید گفت واژه شافه / شیاف که در برخی متون به همراه مشک به کار رفته‌است، معنایی غیر از آنچه گفتیم دارد.

چنان‌که گفته شد، شکارچیان، پس از شکار آهو می‌شک، دست بر اعضا و اندام او می‌کشیدند تا خونی که در رگ‌هایش هست به نافه برسد و آن را می‌بردند و به مدت یک سال می‌آویختند تا خون درون آن خشک و تبدیل به مشک شود.

اما خونی که پیش از کشتن آهو در نافه جمع می‌شده با خونی که پس از کشتن آن و به دست شکارچیان در نافه گرد می‌آمده متفاوت بوده‌است. آنچه را پیش از مرگ آهو

و به‌طور طبیعی در نافه گرد می‌آمده، پاره‌های خُرد (دُقاق) و آنچه را پس از ذبح قطره‌قطره در آن گرد آمده بود شیاف می‌نامیده‌اند (بیرونی ۱۳۷۰، ص ۵۷۸؛ ابن مندویه ۱۳۵۴، ص ۲۲۷-۲۲۸؛ کاشانی ۱۳۴۵، ص ۲۵۱).

مؤلف تنسوخ‌نامه نیز توضیحاتی مانند گفته‌های کاشانی و بیرونی به‌دست داده و سپس افزوده‌است:

«و هر خون که پیش از کشتن او در نافه شود، پاره‌های بزرگ [!] باشد و هرچه قطره‌قطره در آنجا شده باشد، چون شافیهاء بستۀ محکم‌شده در میان مشک بازیابند» (طوسی ۱۳۴۸، ص ۲۴۷).

بنابر متن الصیدنه و عرایس الجواهر و رساله فی اصول الطب، مؤلف تنسوخ‌نامه، می‌بایست به‌جای «پاره‌های بزرگ»، «پاره‌های خرد» بیاورد؛ زیرا «دُقاق» در عربی به معنی «ریزه و شکسته از هر چیز» است (دهخدا ۱۳۷۷، ذیل «دُقاق»).

شیاف در بسیاری از نافه‌های انواع مختلف مشک‌ها وجود داشته‌است؛ گویی زیاد بودن یا بزرگ بودن شیاف، نشانه نامرغوبی مشک بوده‌است. چنان‌که در وصف مشک بینالی [ظاهراً نیپالی یا نیالی، منسوب به سرزمین نیپال] چنین آمده‌است: «اما مشک نیکو نباشد و درو شافیهای بزرگ بود» (طوسی ۱۳۴۸، ص ۲۴۹). و جایی دیگر، درباره مشک قشمیری (= کشمیری)، آمده‌است: «قشمیری مشکی دونست، و طیب را نیک نیست. نافه‌ای از آن ده درم سنگ وزن دارد. و چون بشکافند، یک مثقال مشک حاصل آید، و همه شیاف باشد و دُقاق در میانه نه، و عطاران بخزند و مشکی تیزبوی آن را بمانند، و به نرخ گیرند و بفروشند» (عطرنامه علائی ۱۳۵۴، ص ۲۵۸-۲۶۰؛ ابن مندویه ۱۳۵۴، ص ۲۲۷).

خواجه نصیر در تنسوخ‌نامه هفت نوع مشک را برمی‌شمرد؛ یکی از آن‌ها مشک «هندی» است که از هندوستان به ایران می‌آورده‌اند، و هرچند کم‌بوی بوده، بیش از نوع دیگر کاربرد داشته‌است (← طوسی ۱۳۴۸، ص ۲۵۰).

البته وجود شیاف، به‌تنهایی، نمی‌توانسته‌است دلیل بر نامرغوبی نافه باشد؛ چون در نافۀ مشک‌های مرغوب چون مشک سغدی نیز دانه‌های خرد و بزرگی [که ظاهراً همان دُقاق و شیاف است] یافت می‌شده‌است: (← شهردان ابوالخیر ۱۳۶۲، ص ۵۴۴).

همچنین در نافه‌های مشک چینی / صینی، هم که از انواع خوب مشک و چه بسا بهترین نوع مشک بوده، شیاف / شافه وجود داشته‌است (← طوسی ۱۳۴۸، ص ۲۴۸؛ بیرونی ۱۳۷۰، ص ۵۷۷).

شیات یا شیاف؟

مصحح متن الصيدنه این واژه را به اشتباه به صورت «شیات» ضبط کرده‌است (← بیرونی ۱۳۷۰، ص ۵۷۸). در الصيدنه می‌خوانیم:

«و الصائد یصیده و یذبحه و لایزال یمس اعضائه لینزل ما فی عروقه من الدّم الی السّرّة فاذا امتلأت قوّر الموضع و علّته الی أن یأتی علیه الحول فیستحیل مسکا. فکلّ دم کان فی السّرّة قبل الذبح یكون دقاقا و ما ینزل الیها بعد الذبح قطرة قطرة کان شیاتاً» (بیرونی ۱۳۷۰، ص ۵۷۸). ضبط «شیاتاً» تصحیح مصحح کتاب است و در نسخه خطی «شیافاً» آمده‌است.

نویسنده عرایس الجواهر در مورد شیاف می‌نویسد: «و طریق گرفتن نافه آن بود که صیادان چون آهو را صید کنند، دست بر شکم و ناف او سخت بمالند تا خون لطیف رقیق کی در حوالی ناف او بود در نافه جمع شود، آنگاه ببرند و بیاویزند تا مدت یک سال ببندد، بعضی از آن شیاف و بعضی خُرد بود.» (کاشانی ۱۳۴۵، ص ۲۵۱) گذشته از آن توجه به این نکته ضروری است که الصيدنه در سده پنجم و عرایس الجواهر در سده هشتم نوشته شده و بی‌گمان کاشانی از الصيدنه استفاده کرده‌است. گفتنی است که کاشانی در اثر خود، همه جا «شیاف» نوشته‌است نه «شیات». مصححان زهت‌نامه، تنسوخ‌نامه و عرایس الجواهر این کلمه را به جز «شیاف» به شکل «شافه» نیز ضبط کرده‌اند (← شهردان‌بن ابوالخیر ۱۳۶۲، ص ۵۴۵؛ طوسی ۱۳۴۸، ص ۲۴۸-۲۵۰؛ کاشانی ۱۳۴۵، ص ۲۵۰ و ۲۵۱).

واژه «شیاف» در ذخیره خوارزمشاهی نیز آمده‌است:

«نافه تبتی... لختی مشک او شیاف باشد و لختی ریزه [= دقاق]» (جرجانی، ۱۳۵۵، ص ۱۵۶).

در عطرنامه علائی (۱۳۵۴، ص ۲۶۰) نیز به کلمه «شیاف» برمی‌خوریم و از همه مهم‌تر اینکه در وجه تسمیه شیاف چنین نوشته‌اند:

«و هو حب مستطیل یوجد فی المسک کانه شیافات العین» (ابن‌مندویه ۱۳۵۴، ص ۲۲۵). یعنی چون شکل ظاهری شیاف مانند شیاف‌های دارویی چشم بوده، چنین نامیده شده‌است.

دُقاق و جلال:

در برخی متون گاه نویسندگان از دو واژه «دُقاق» و «جلال» هم استفاده کرده‌اند. به نظر می‌رسد که منظور از «جلال» همان شافه / شیاف باشد. در اینجا برای روشن شدن موضوع، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

«و پس از [مشک] تبتی، [مشک] طوسمی است. و در همه معانی نزدیکست به تبتی. و تمیز میان ایشان به نظریست که طوسمی به سپیدی گراید، و گاه باشد که کوه‌رنگ باشد. و وزن این نافه از هشت درم‌سنگ باشد تا ده درم‌سنگ. و چون بشکافد **جلالی** باشد و **شیاف‌ها** بزرگ...» (عطرنامه علائی ۱۳۵۴، ص ۲۵۹-۲۶۰).

«قشمیری مشکى دونست، و طیب را نیک نیست. نافه‌ای از آن ده درم‌سنگ وزن دارد. و چون بشکافند، یک مثقال مشک حاصل آید، و همه **شیاف** باشد و **دُقاق** در میانه نه، و عطاران بخرنند و مشکى تیزبوی آن را بمالند، و بنرخ گیرند و بفروشند» (عطرنامه علائی ۱۳۵۴، ص ۲۶۰).

ابن‌مندویه در مورد مشک تبتی که در آن شیاف‌های ریزی به چشم می‌خورد، چنین می‌گوید: «و تفاوتی بین **دُقاق** و **جلال** و زرد و سیاه آن نیست مگر آنکه مشک زرد، تازه‌تر و مشک سیاه، کهنه‌تر است» (ابن‌مندویه ۱۳۵۴، ص ۲۲۵).

در اینجا منظور از دُقاق باید «خرده‌های ریز مشکِ درون نافه» باشد. «جلال» هم آن‌طور که از نامش پیداست و آنچنان‌که همراه با «دُقاق» آمده، پاره‌های درشت‌تر مشک است و همان است که شهرمدان بن ابی‌الخیر از آن به دانه‌های «خُرد و بزرگ» یاد می‌کند (← شهرمدان ابوالخیر ۱۳۶۲، ص ۵۴۴).

پس شیاف همان پاره‌های درشت مشک است که درون نافه آهو ایجاد می‌شود و گاهی با نام **جلال** هم آمده‌است.

شافه:

«شافه» که در زبان عربی مفرد «شیاف» و در فارسی معادل آن است، به همین معنا در شعر منوچهری (۱۳۷۰، ص ۷) نیز آمده که مصحح دیوان آن را به حاشیه برده و در متن به جای آن «نافگک» گذاشته است:

واندر دل آن بیضه کافور ریاحی ده نافه و ده نافگک مشک نهان است
ضبط نسخه‌های دیوان چنین است: نسخه «نو»: «شاخگک»؛ نسخه «عد»: «شافکک»؛
نسخه «ع» و «نظ»: «شافلک». تردیدی نیست که «شافلک» و «شاخگک» تصحیف
«شافگک» است.

با توجه به این نکات، در بیت زیر از حدیقه سنایی نیز «سایه» و «نافه» را می‌توان به
«شافه» تصحیح کرد^۱:

ز آب و آتش زیان پذیرد مشک سایه مشک را چه تر و چه خشک
(سنایی ۱۳۸۲، ص ۲۲)
ز آب و آتش زیان پذیرد مشک نافه مشک را چه تر و چه خشک
(سنایی ۱۳۲۹، ص ۹۲)

نتیجه:

در این پژوهش با توجه به متون پزشکی، جغرافیایی، عطرنامه‌ها و عجائب‌نامه‌ها، یکی
از معانی واژه «شافه / شیاف» (غیر از معنای دارویی آن)، که در فرهنگ‌ها یاد
نشده است، یافته و درباره آن توضیح داده شد. دست یافتن به این معنی، به تصحیح دو
بیت از منوچهری و سنایی و قسمتی از متن کتاب الصیدنه نیز انجامید.

منابع:

ابن مندویه، ابوعلی احمد بن عبدالرحمن بن مندوبه اصفهانی (۱۳۵۴)، رساله فی اصول الطب، به کوشش
محمدتقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۵، ص ۲۲۴-۲۵۳.
ابوالخیر، شهردان (۱۳۶۲)، نزهتنامه علائی، تصحیح فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی، تهران.

۱. حدس دوست و هم‌درس فاضلم، آقای مسعود راستی‌پور.

انصاری دمشقی، شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمدبن ابی‌طالب (شیخ الربوه) (۱۹۸۸ م)، نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۶۲)، دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای، تصحیح امیراحمد اشرفی، انتشارات پیشرو، تهران.

ای دان، وانگ (۱۳۷۱)، «مشک ختن»، آینده، سال ۱۸، شماره ۷-۱۲، ص ۳۴۲-۳۴۶.
بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۰)، الصیدنه فی الطب، تصحیح عباس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
جرجانی، اسماعیل (۱۳۵۵)، ذخیره خوارزمشاهی، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
ژهری، ابوعبدالله محمدبن ابی‌بکر (۱۳۸۲)، کتاب الجغرافیه، به تحقیق محمد حاج‌صادق، ترجمه حسین قرچانلو، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۲۹)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۲)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به تصحیح و با مقدمه مریم حسینی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
طوسی، نصیرالدین محمدبن محمد (۱۳۴۸)، تنسوخ‌نامه ایلخانی (جواهرنامه)، با مقدمه و تعلیقات مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

عطرنامه علائی (۱۳۵۴)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۵، ص ۲۵۴-۲۷۶.
کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۵)، غرایس الجواهر و نفایس الاطایب، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران.

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین‌بن علی (۱۹۵۸ م)، مروج الذهب و معادن الجواهر، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، المكتبة التجارية الكبرى، الطبعة الثالثة، مصر.

مظاهری، علی (۱۳۸۸)، جاده ابریشم، ترجمه ملک‌ناصر نوبان، جلد ۲، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
منوچهری، ابوالنجم احمدبن قوص‌بن احمد (۱۳۷۰)، دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.

